

یهودیان شرقی در اسرائیل: وضعیت کنونی و سناریوهای آینده

مجموعه من الباحثین، اليهود الشرقيون فی
اسرائیل: الواقع واحتمالات المستقبل، بیروت: مرکز
دراسات الوحدة العربية، ۲۰۰۳، ۱۹۵ ص.

عبدالرضا همدانی

پژوهشگر مرکز پژوهش‌های علمی و

مطالعات استراتژیک خاورمیانه

کتاب پیش روی نگاهی کوتاه به وضعیت
یهودیان شرقی در اسرائیل دارد. یهودیان
شرقی «سفاردیم»، یهودیانی هستند که از
کشورهای آسیایی و آفریقایی، از جمله
کشورهای عربی و ایران به اسرائیل مهاجرت
کرده‌اند. با توجه به اینکه در جامعه اسرائیل
تفاوت‌هایی میان یهودیان غربی «اشکنازی»، با
یهودیان شرقی وجود دارد، سلسله مقالات
این کتاب به واکاوی و موشکافی این تفاوت‌ها
می‌پردازد و مشکلات گوناگون یهودیان
شرقی اعم از مشکلات اقتصادی-اجتماعی،
سیاسی و دینی را تشریح می‌کند. برای

آشنایی بیشتر با وضعیت یهودیان شرقی در
داخل جامعه اسرائیل، شناخت ساختار
قومی این جامعه ضروری است. در جامعه
اسرائیل چهار گروه اساسی حضور دارند که
عبارتند از: یهودیان غربی اشکناز، یهودیان
شرقی سفاردیم، مهاجران روس و
فلسطینیان ساکن در اسرائیل. منظور از
مهاجران روس، آن مهاجرانی است که در
دهه ۹۰ وارد اسرائیل شدند و بیش از آنکه
به خاطر مذهب یهودی شناخته شوند، به
دلیل سکولار بودن و مهاجرت کردن برای
بهبود وضعیت اقتصادی شناخته می‌شوند.
فلسطینیان ساکن در اسرائیل که به اعراب
اسرائیلی معروفند، اقلیتی هستند که از
پایین‌ترین حقوق انسانی برخوردارند و به
عنوان شهروندان درجه دو محسوب
می‌شوند. فلسطینیان ساکن در اسرائیل از
نابرابری، محرومیت و بی‌توجهی رنج
می‌برند و با وجود آنکه یک میلیون نفر از
جمعیت اسرائیل را شامل می‌شوند، اما از
تواناییهای اقتصادی بی‌بهره‌اند و در عرصه
سیاسی نیز قدرت چندانی ندارند.

یهودیان شرقی بیشتر از کشورهای
عربی مانند مراکش، عراق، یمن، الجزایر،

تونس، لیبی، سوریه و لبنان به اسرائیل مهاجرت کرده‌اند و بیشتر این مهاجرتها نیز در دهه ۵۰ قرن گذشته میلادی روی داده است. برپایه آمار ارایه شده در این کتاب تا پیش از سال ۱۹۴۸، نزدیک به ۳۳۵۶ یهودی از ایران به فلسطین مهاجرت کرده‌اند و برپایه آمارهای سال ۱۹۹۶ مرکز آمار اسرائیل، مجموع ایرانیان ساکن در اسرائیل به ۱۳۲۸۰۰ نفر بالغ می‌شود. نگارنده این سطور، هنگامی که در آذرماه سال ۱۳۸۲ به مناطق مرزی جنوب لبنان سفر نمود، در منطقه‌ای نزدیک به «بوابة الفاطة»، با شهرکی که به گفته راهنمای لبنانی همراه، متعلق به یهودیان ایرانی تبار ساکن در شمالی‌ترین نقطه مرزی فلسطین اشغالی با لبنان است، آشنا شد. حضور یهودیان شرقی در کشورهای عربی، آسیایی و آفریقایی در طول قرن‌ها و سپس مهاجرت بخش عمده‌ای از آنها به اسرائیل یکی از نکات مهم این کتاب است. «اودی ادیب»، استاد علوم سیاسی دانشگاه تل‌آویو، با پرداختن به وضعیت اجتماعی یهودیان سفارديم در نخستین فصل این کتاب، این مسئله را یادآور می‌شود که در اصل طرح

تشکیل دولت عبری در فلسطین از سوی یهودیان اشکناز مطرح شده است، ولی از آنجا که جمعیت اشکنازها کم بوده است و به نیروی انسانی، نیاز زیادی وجود داشته، تبلیغات بسیاری از سوی اشکنازها برای مهاجرت سفارديها به فلسطین صورت گرفت و وعده‌های رفاه اجتماعی و اقتصادی متعددی به آنها داده شد. اما در عمل این یهودیان شرقی نتوانستند به پیشرفته‌ها و امتیازات یهودیان اشکناز دست یابند. اکنون نیز مراکز حساس تصمیم‌گیری سیاسی، نظامی، اقتصادی، علمی و مذهبی اسرائیل در اختیار اشکنازها است و اگر چه سفارديها نیز توانسته‌اند به مقامات بالایی همچون ریاست کشور، ریاست پارلمان، وزارت و فرماندهی ارتش برسند، اما باز هم بدنه اصلی این ساختارها در اختیار اشکنازهاست و حضور سفارديها در این مراکز، تنها ناشی از استعدادهای فردی است و نه ایجاد فرصت یکسان برای همه یهودیان. هم‌اکنون نیز مشاهده می‌شود که بیشتر شهرک‌های یهودی‌نشین و مناطق مرزی و مناطق هم‌جوار با کرانه باختری رود اردن و نوار غزه در اختیار سفارديها است و

در مقابل، اشکنازها در شهرهای بزرگ و مهم اسرائیل زندگی می‌کنند. به لحاظ درآمد و وضعیت اقتصادی نیز یهودیان شرقی در موضع پایین‌تری نسبت به اشکنازها قرار دارند، به طوری که سفاردیها در بهترین وضعیت تنها ۷۰ درصد از مجموع درآمد اشکنازها را می‌توانند کسب کنند. اودی ادیب، با کالبد شکافی ابعاد گوناگون نابرابری که از سوی اشکنازها به سفاردیها روا می‌شود، پیشنهاد می‌دهد که اعراب اسرائیل و سفاردیها که در جامعه اسرائیل نابرابری و ستم مواجه می‌باشند، با یکدیگر متحد شوند و با تشکیل یک جمهوری دموکراتیک که مبتنی بر همبستگی و مشارکت مدنی است، جایگزینی برای دولت کنونی یهودی به وجود آورند. (ص ۶۲)

در دومین فصل کتاب، «راسم خمیسی»، مدرس گروه جغرافیا در دانشگاه حیفا، ترکیب جمعیتی یهود سفاردیم را در اسرائیل مورد بررسی قرار می‌دهد. برپایه اطلاعات و آماری که وی ارائه می‌دهد، یهودیان شرقی تا سال ۱۹۹۸ در حدود ۳۴٫۲ درصد از کل جمعیت اسرائیل را شامل می‌شدند. به نظر او اشکنازها که

واضعان نظریه «صهیونیسم» و عاملان اصلی تأسیس دولت یهود در فلسطین هستند، با ایجاد تبلیغات گسترده برای جذب سفاردیها از سایر نقاط جهان چندین هدف را دنبال می‌کردند که مهمترین آنها عبارتند از: ۱. مهاجرت سفاردیها از مناطق مجاور فلسطین به درون سرزمین فلسطین با توجه به یکسان بودن شرایط زندگی برای آنها، آسانتر بود تا مهاجرت یهودیان اشکناز از سرزمینهای پیشرفته اروپایی و آمریکا؛ ۲. مهاجرت گسترده سفاردیها این امکان را به سیاستمداران اشکنازی داد تا آنها را جایگزین فلسطینیان در نقاط مختلف سرزمین فلسطین کنند؛ ۳. یهودیانی که از کشورهای اسلامی و عربی به اسرائیل مهاجرت نمودند، در شهرها و مناطق مرزی سکونت داده شدند تا به عنوان سپری انسانی در صورت حمله کشورهای عربی مورد استفاده قرار گیرند.

در ادامه این مبحث نویسنده به سه شکاف مهم موجود میان اشکنازها و سفاردیها در درون جامعه اسرائیل اشاره می‌کند. این سه شکاف عبارتند از: شکاف در زمینه آموزش، شکاف در زمینه اسکان و

شکاف اقتصادی. طبق آمار سال ۱۹۹۶، درصد دانش آموزان سفاردیم که موفق به دریافت مدرک پایان تحصیلات متوسطه می شوند، به ۳۴ درصد می رسد، در حالی که ۵۰ درصد از دانش آموزان اشکناز موفق به دریافت مدرک دیپلم می گردند. به همین ترتیب، پیمودن مراحل مختلف دانشگاهی برای اشکنازها راحت تر می باشد تا برای سفاردیها و از این رو فرصت احراز سمتها و پستهای مهم و حساس توسط اشکنازها به طور طبیعی بیشتر می شود. نویسنده مقاله با بررسی روند سرعت گیری فراگیری علم و دانش توسط سفاردیها پیش بینی می کند که طی دو دهه آینده، سفاردیها مانند اشکنازها به سطوح علمی بالایی برسند که در آن صورت عرصه بر اشکنازها در زمینه کار و اشتغال تنگتر خواهد شد. برپایه آمار مرکز آمار اسرائیل تا سال ۱۹۹۶، درصد بیکاری در میان اشکنازها ۴٫۹ درصد و میان سفاردیها ۱۳٫۲ درصد بوده است. جالب اینجاست که میانگین بیکاری برای اعراب اسرائیلی در این سال به ۲۸٫۷ درصد رسیده و ۳۶٫۶ درصد از مجموع اسرائیلی هایی که زیر خط فقر زندگی می کردند را همین

اعراب شامل می شدند. در زمینه اسکان، با عنایت به اینکه برپایه سیاستهای دولتهای مختلف اسرائیل، بسیاری از مهاجران سفاردیم در خانه های تخلیه شده فلسطینیان سکونت می کردند، بسیاری از آنها مالک خانه نیستند. طبق آمار منتشر شده، ۶۸ درصد از سفاردیها و ۷۷ درصد از اشکنازها خانه ای متعلق به خود دارند و البته ارزش مسکن، شمار افراد ساکن در یک خانه، حجم و مساحت آن و لوازم منزل اشکنازها قابل مقایسه با سفاردیها نمی باشد.

روشن است که سفاردیها نه تنها به لحاظ نژادی با اشکنازها تضاد و تعارض دارند، بلکه از یک شکاف طبقاتی نیز رنج می برند. در کنار این قضیه، یهودیان شرقی دارای اختلافات نژادی و زبانی با یکدیگر نیز هستند، به طوری که یهودیان مراکشی و یمنی بیشتر تمایل دارند که هویت فرهنگی و پیشینه خویش را حفظ کنند، اما یهودیان عراقی، مصری و یا سوری تمایل دارند که در جامعه اسرائیل ادغام شوند. اگرچه نابرابری و شکاف میان یهودیان اشکناز و سفاردیم عمیق و غیرقابل چشم پوشی

است، اما به دلیل وضعیت امنیتی حاکم بر جامعه اسرائیل و ناشی از درگیری اعراب و اسرائیل، هنوز این شکاف جلوه‌ای بارز نیافته و تبدیل به مسئله نخست جامعه اسرائیل نشده است، ضمن آنکه نباید از شکاف و نزاع بین جمعیت یهودیان اسرائیل و فلسطینیانی که از خانه و کاشانه خود آواره شدند و جمعی از آنها مجبور به پذیرش حکومت اسرائیل شده و به عنوان اعراب اسرائیل با اعراب ساکن در سرزمینهای ۱۹۴۸ شناخته می‌شوند نی، ز با بی تفاوتی عبور کرد.

فصل سوم کتاب تحت عنوان «رفتار سیاسی یهودیان شرقی در اسرائیل» ارائه شده، به قلم «محمد اماره»، استاد علوم سیاسی دانشگاه بار، نگاشته شده است. وی به این باور است رژیم اسرائیل بر خلاف ادعاها و تبلیغات گسترده‌ای که صورت گرفته است یک دولت یهودی و متعلق به قوم یهود در سرزمین موعود نیست، بلکه دولتی است که بر پایه منافع قوم اشکناز شکل گرفته و این قوم در برهه‌های مختلف تاریخی و بر حسب نیاز خود شرایط را برای مهاجرت دیگران به اسرائیل فراهم آورده است.

مهاجرت یهودیان شرقی در دهه‌های پنجم و ششم و سپس مهاجرت روس‌ها در آخرین دهه قرن گذشته میلادی گواهی بر این مدعاست. اماره، گرایش اغلب اشکنازها به حزب سکولار و غیردینی کارگر را نیز دلیلی بر عدم توجه این قوم به عامل مذهب و دین در جهت برپایی رژیم اسرائیل می‌داند و بر این باور است که مذهب و تبلیغات دینی اشکنازها در بدو تأسیس اسرائیل، تنها پوششی برای ادامه حیات و بهانه‌ای برای جذب یهودیان ساکن در دیگر نقاط جهان به سرزمین فلسطین بوده است. بنابراین، می‌توان گفت که جامعه اسرائیل یک جامعه متشکل از مهاجرینی است که با یکدیگر اختلاف و تفاوت بسیاری دارند و با توجه به این تفاوت، آداب و سنن و رسوم هر گروه (سفاردیم، اشکناز و روس) با دیگری فرق دارد و در این میان، تنها مذهب و دیانت مشترک بوده است که باعث شده یهودیان شرقی به اسرائیل مهاجرت کرده و در آن دوام آورند. در بخش دیگری از این فصل، نحوه مشارکت سیاسی یهودیان شرقی و عملکردشان در انتخاباتهای پارلمانی مورد بررسی قرار گرفته است. به نوشته

محمد اماره، در حدود ۸۰ درصد از یهودیان شرقی در دهه ۱۹۶۰ میلادی به حزب کارگر رأی می دادند، اما به تدریج این نسبت کاهش یافت، به طوری که در انتخابات ۱۹۸۸، تنها ۳۰ درصد از یهودیان شرقی به این حزب رأی دادند. برای تفسیر این پدیده و شناخت علل تغییر رفتار سیاسی یهودیان شرقی و توجهشان به حزب لیکود می توان عوامل زیر را برشمرد: ۱. حزب کارگر سالیان متمادی به عنوان حزب حاکم بر اسرائیل فعالیت می کرده است و در طول این سالها بیشتر یهودیان شرقی جایگاه اقتصادی و اجتماعی پایینی در جامعه اسرائیل داشتند. بنابراین، برای تغییر وضع موجود یهودیان شرقی به احزاب دیگر، به ویژه حزب لیکود توجه نشان دادند. این تغییر رفتار انتخاباتی برای یهودیان شرقی نتیجه ملموسی داشته است. به عنوان مثال، در دولت ائتلافی ایهود باراک در سالهای پایانی قرن بیستم میلادی، یازده وزیر از مجموع ۲۳ وزیر، از جمله وزرای خارجه و امنیت داخلی، از یهودیان شرقی بودند؛ ۲. حزب کارگر در نگاه یهودیان شرقی حزبی است که به ارزشهای اجتماعی و

مذهبی بی توجه است، بنابراین، زمانی که احزابی مانند لیکود یا احزاب مذهبی افراطی، مانند شاس در عرصه سیاسی اسرائیل ظهور یافتند و به دین و سنت توجه نشان دادند، بسیاری از یهودیان شرقی که نسبت به برآورده شدن مطالباتشان از سوی حزب کارگر ناامید شده بودند، به این احزاب گرایش یافتند.

«جنگ فرهنگی در اسرائیل و تأثیر آن بر یهودیان شرقی» عنوان فصل چهارم کتاب است که نوشته «عبدالرحمن مرعی»، مدرس دانشکده بیت-بیرل در «کفار سابا» می باشد. به نظر نویسنده، جنبش صهیونیسم قصد داشت، دولتی مدرن بر مبنای فرهنگ غرب بنا نهد، اما از آنجا که برای ساخت یک دولت یهودی به جمعیت زیادی نیاز بود، تصمیم گرفته شد که یهودیان ساکن در آسیا و آفریقا نیز به فلسطین جذب شوند. با این حال، جنبش صهیونیسم تلاش کرد تا فرهنگ شرقی این یهودیان را ریشه کن سازد، ولی با توجه به نابرابریهای اعمال شده از سوی اشکنازها در زمینه توزیع منابع و امکانات اقتصادی و به حاشیه راندن یهودیان شرقی در امور

سیاسی، به این یهودیان حس تحقیر و انزجار از وضع موجود دست داد. (ص ۱۳۶)

اگر دیدگاه فوق را بپذیریم، آنگاه می‌توان ملحق شدن یهودیان شرقی به احزاب راست‌گرا و به دنبال آن تأسیس احزاب مذهبی را تفسیر کرد و چنین رویکردی را تلاش یهودیان شرقی برای نیل به حقوق ذاتی و اساسی با اتکا به تواناییهای خود دانست. نکته قابل اشاره در این مقاله توجه نویسنده، به فعالیت‌های قومی و نژادی یهودیان شرقی و تأسیس انجمن‌ها و تشکلهای مبتنی بر قومیت و ملیت این گروه از یهودیان می‌باشد. برای مثال، انجمن‌های ایرانی، عراقی و افغانی از جمله نهادهای مدنی هستند که در گذشته و حال برای دستیابی به حقوقی برابر با دیگران و پی‌گیری منافع ویژه خویش تأسیس شده و فعالیت نموده‌اند. به نظر نویسنده، تفاوت‌های ناشی از اختلاف فرهنگی میان اشکنازها و یهودیان اعم از زبان و لهجه، طرز لباس پوشیدن و شیوه برگزاری فریضه‌های دینی به نابرابری موجود در جامعه اسرائیل دامن زده است. گرچه این سخن درست است، اما احساس می‌شود که در جوامع امروزی معیار

تبعیض تغییر یافته و دیگر رنگ پوست و لهجه و غیره اهمیت گذشته را ندارند و در کلیه جوامع، فقر و ثروت افراد تبدیل به معیار احترام و یا بی‌توجهی و تبعیض شده است. امروزه در جوامع پیشرفته غربی سیاه‌پوستان ثروتمند زندگی مرفه داشته و از موقعیت اجتماعی خوبی برخوردارند و سفیدپوستان فقیر در جایگاه پایینی قرار گرفته‌اند. ورزشکاران و یا خوانندگان سیاه‌پوست آمریکایی که به شهرت و ثروت دست یافته‌اند، به مراتب بسیار بهتر از سفیدپوستان بی‌پول زندگی می‌کنند و از کلیه امکانات رفاهی برخوردارند. شاید در مورد یهودیان شرقی نیز این امر صادق باشد. بیشتر این یهودیان برای بهبود وضع زندگی خود به فلسطین مهاجرت کرده‌اند، نه به بهانه «سرزمین موعود» و بازگشت به موطن اصلی. از این روست که می‌بینیم بسیاری از یهودیان ثروتمند، چه اشکناز و چه سفاردیم، حاضر به ترک سرزمینی که در آن زندگی می‌کنند نشده‌اند و به کسب و کار در کشورهایی که زندگی می‌کنند، ادامه داده‌اند.

فصل پنجم «جنبش شاس و یهودیان

شرقی»، نوشته «مروان درویش» پژوهشگر فلسطینی، می‌باشد. وی در این مقاله به عوامل شکل‌گیری این جنبش و تأسیس حزبی به همین نام از سوی خاخام‌های یهودی شرقی اشاره می‌کند و به بیان بعضی از مواضع این حزب می‌پردازد. مروان درویش، بر این باور است که سیاستمداران اشکناز از هنگامی که مهاجرت به فلسطین آغاز شد، امتیازات ویژه‌ای برای مهاجران اروپایی قایل بودند و در مقابل حداقل امکانات را برای یهودیان مهاجر از آفریقا و آسیا فراهم می‌کردند. او در این زمینه می‌نویسد: «بن‌گوریون یهودیان کشورهای عربی را بربر خطاب می‌کرد و کوچاندن آنها را به فلسطین با کوچاندن اجسباری سیاه‌پوستان آفریقایی برای بردگی، مقایسه می‌نمود» (ص ۱۶۸) «گلدامایر» نیز در دوران تصدی وزارت خارجه، مهاجرانی را که از مراکش، مصر، لیبی و ایران به سرزمین فلسطین می‌آمدند، انسانهایی می‌دانست که در قرن شانزدهم میلادی به سر می‌برند. (ص ۱۶۹)

این گونه گفته‌های نابرابرانه و نژادپرستانه، در کنار شکاف عمیق

اقتصادی-اجتماعی بین اشکنازها و سفاردها بالاخره منجر به تشکیل احزاب سیاسی متعلق به یهودیان، شرقی شد و این گروه از یهودیان اگر چه با یکدیگر اختلافها و تفاوت‌های قومی، زبانی و فرهنگی داشتند، اما برای دستیابی به خواسته‌های خود به میزانی از هم‌اندیشی دست یافتند و توانستند از دهه ۱۹۷۰ میلادی در عرصه سیاسی اسرائیل اعلام حضور نمایند و تا اندازه‌ای از زیر سایه احزاب اشکنازی خارج شوند.

یکی از نکات قابل توجه در تأسیس حزب شاس، اختلاف میان روحانیون و خاخام‌های اشکناز و سفاردها بود. خاخام‌های اشکناز که در بسیاری از امور حکومتی مداخله می‌کردند و در سیاست و اقتصاد اسرائیل جایگاه ویژه‌ای برای خویش قایل بودند، از پذیرش خاخام‌های سفاردها در جمع خود خودداری می‌ورزیدند و نگاه تحقیر آمیزی به آنها داشتند. این مسئله موجب شد تا دو تن از روحانیون سفاردها، خاخام «عوفادیا یوسف» و خاخام «الیعازر شاخ»، با یکدیگر همکاری نموده و زمینه را برای تأسیس حزب شاس فراهم آورند.

حزب شاس توانست در انتخابات ۱۹۸۴، چهار کرسی پارلمانی به دست آورد و بدین ترتیب، چهار یهودی شرقی از کشورهای مراکش، عراق، تونس و یمن به کنیست راه یافتند، ضمن اینکه حزب شاس توانست در دولتهای ائتلافی سالهای ۱۹۸۴ و ۱۹۸۸ شرکت کند و سپس وزارت کشور را در اختیار گیرد. اگر چه حزب شاس را در بدو تأسیس می توان حزبی معترض به «وضع موجود» و حاکمیت اشکنازها بر سیاست و حکومت در اسرائیل دانست، اما به نظر می رسد این حزب با مشارکت و ائتلاف در دولتهایی که اشکنازها در آن اکثریت را داشتند، تبدیل به حزبی دولتی شده است که دیگر نه به وضع موجود اعتراض دارد و نه به دنبال شکست دادن اشکنازها است. در واقع، این گونه نداعی می شود که این حزب از فرصتی که به دست آمده و توانسته خود را در درون حاکمیت جای دهد راضی است و از اینکه مشاهده می کند که اشکنازها حضور این حزب را در صحنه سیاسی پذیرفته اند و حاضر به ائتلاف با آن می شوند، خشنود می باشد.

گمان می رود با توجه به حضور حزب

شاس و دیگر احزابی که از سوی یهودیان شرقی حمایت می شوند، در عرصه تصمیم گیری سیاسی اسرائیل، بیش از آنکه مسئله نابرابری نژادی میان اشکنازها و سفاردها در درون جامعه اسرائیل مطرح باشد، شکاف میان صهیونیستهای لاییک و متعصبان دینی است که این جامعه را تهدید می کند. اکنون، اعضای حزب شاس خواهان دوری گزیدن این حزب از گروهها و احزاب لاییک هستند؛ زیرا معتقدند که این احزاب که بیشتر از سوی اشکنازها تأسیس شده اند، مذهب و آیین یهودیت را نادیده گرفتند و به تدریج آن را از بین می برند. بنابراین، احساس می شود که اگر مسئله فلسطین و اسرائیل و منازعه اعراب و اسرائیل که جامعه اسرائیل را تبدیل به جامعه ای امنیتی کرده است، وجود نداشت، شکافهای درونی جامعه اسرائیل به شکل روشن تری بروز می یافت و همین شکافها تبدیل به تهدیدی بالفعل برای جامعه اسرائیل می شد.

